

ضرورت نجات نیروهای مجاهدین ، تفاوت دو نگاه

از زمان اعلام تصمیم دولت امریکا مبنی بر انتقال مسئولیت حفاظت از قرارگاه اشرف به دولت فعلی عراق ، صحنه سیاسی ایران علیرغم پایکوبی های اولیه رژیم "جمهوری اسلامی" و اذتاب خارج کشوری مبنی بر سکوت اپوزیسیون، شاهد موضعگیریهای پی در پی گوناگونی بود که با وجود تنوع در انگیزه ها و گوناگونی خواستگاهی آنان ، همگی در یک موضوع محوری مشترک بودند . ضرورت نجات سه چهار هزار نفر از نیروهای مستقر در اشرف و انتقال آزادانه آنها به یک مکان امن !

مستقل از آنکه این موضعگیریها تا چه اندازه نقش تاثیرگذارنده در تعیین خط و خطوط سیاسی مجاهدین در این مقطع داشته باشد یا نه ، نفس خود این مواضع چه از جانب دشمن و چه از سوی همکاران خارجه نشین آن و چه بعضا از جانب رقبای سیاسی نه چندان دوست با مجاهدین در کفه خود نشانگر یک واقعیت مستقل از ذهن است . حضور یک ارتش منضبط ، اگرچه فعلا بی سلاح ، با نیروهایی جان برکف و آماده پرداخت هر بهای ممکن در نزدیکی مرزهای ایران در مجموع به نفع رژیم "جمهوری اسلامی" یعنی دشمن بی چون و چرای مردم و انقلابیون این میهن نیست . آیا در این رابطه شکی وجود دارد ؟ آیا جزع و فزع چپ و راست رژیم در تمامیت آن با تمامی اذتاب و دم و دنبالچه های آن در خارج کشور در رابطه با انحلال اشرف و تقاضای فشار همه جانبه بر مجاهدین در ابعاد منطقه ای و جهانی از جانب آنان محلی از تردید دارد ؟ آیا در شرایط فروپاشی محتمل این رژیم ، اپوزیسیون ایران به جز این نیروها ، امکان مستقل دیگری برای مداخله در روند تحولات غیرقابل پیش بینی متعاقب فروپاشی رژیم در اختیار دارد ؟ گذشته از اینها این پرسش نیز مطرح است: آیا رسالت انقلابیون ایران نجات دادن صرف جانهای خود از دست یک رژیم جنایتکار می باشد یا مبارزه ای بی امان و بهر قیمت برای پایین کشیدن آن با پذیرش هر ریسک و آمادگی برای پرداخت هر بهایی ؟ تا آنجا که به اشرف بر می گردد که چنین بوده و چنین نیز خواهد بود .

در میان موضعگیریهای گوناگون ، درفشانیهای یک خط امامی ضد امپریالیست سابق و اصلاح طلب غرب گرای فعلی حال و هوای دیگری دارد . او نه تنها خواهان انحلال ارتش آزادیبخش و جمع شدن بساط اشرف توسط خود مجاهدین شده که بنحوی ردیالانه از انتقال مسئولیت قرارگاه نیروهای مسلح ! مجاهدین به نیروهای عراقی نیز ابراز شغف و رضایت خاطر کرده است . هیچ نیروی سیاسی دیگری با هر شکلی از موضعگیری بجز رژیم در این مورد خاص یعنی انتقال مسئولیت به نیروهای عراقی ابراز خوشحالی نکرده است . بی دلیل هم نیست که هنوز مرکب ترهات ضد انقلابی او خشک نشده ، آذین بند سایتهای رنگارنگ وزارت اطلاعات گردیده است ..

ویژگی موضعگیری آگاهانه فرخ نگهدار در این است که بگونه ای موجز خواست رژیم و آرزوی سالیان خود را قلمی کرده است . در اینجا من قصد برخورد قلمی با این جرثومه نفرت انگیز را ندارم . این کار را پیش از این کریم قصیم و مهدی سامع انجام داده اند . برای من فرخ نگهدار و تمامی اعضای رهبری وقت سازمان اکثریت و استادان توده ایشان پیش از آنکه یک طرف سیاسی در جناح ماوراء راست جنبش به شمار آیند ، همکار و دستیار جنایتکارانی هستند که دستشان تا مرفق درخون انقلابیون این میهن بوده و جایشان بدرستی در کنار همکارانشان در راس رژیم "جمهوری اسلامی" و در مقابل دادگاه های صالحه مردم ایران است . اینرا نه از موضع اختلاف در نظر که در این عرصه با تحملتر از خود را کمتر سراغ دارم و ارتباطات گسترده ام با تقریبا تمامی اجزاء اپوزیسیون سرنگونی طلب علیرغم اختلافات نظری بسیار موید آن است ، می گویم بلکه تنها و یگانه دلیل آن شرکت عملی این رهبری در سرکوب انقلاب توسط رژیم "جمهوری اسلامی" و تشویق نیروهای خود به جاسوسی و خبرچینی برای آن و لو دادن انقلابیون این میهن است و لاغیر .

اگر نه که سی سال ، صد سال نیز بگذرد لکه این ننگ تاریخی از دامن او و همکارانش در سازمان اکثریت و استادانش در حزب توده زدوده نخواهد شد و همواره در حافظه تاریخی مردم و پیشتانانش تا روز موعود بر جای خواهد ماند . در این مورد خیال فرخ نگهدار حتما راحت باشد ! شاید در همین رابطه هم باشد که اگر یک انگیزه شخصی را نیز بتوان در موضعگیری فرخ نگهدار سراغ گرفت همین است که او میداند که اگر تمام شاهدان خیانتهای او سر بر زمین بگذارند یا از او وامثال او بگذرند و بقولی ببخشند ولی فراموش نکنند ! ، مدعی عمومی در هیئت سازمانی مجاهدین در آن روز موعود، دادگاه را بی شاهد و او را در هیئت متهم به حال خود رها خواهد کرد ! از این منظر علمداری ارتجاعی و ضدانقلابی او حداقل برای من بخوبی قابل فهم است !

و اما جدای از این مورد خاص ، موضع گیریهای فوق الذکر ورای هر تحلیل و تفسیری نشانگر یک مرزبندی جدید در کادرشرایط سیاسی متحول کنونی هم هست و این همان چیزی است که موضوع اصلی بحث من می باشد . این مرزبندی البته تنها یک مرزبندی سیاسی نیست . فراتر از آن بیانگر دو نگاه عمیقا متفاوت به مقوله سرنگونی در ابعاد خاص و مبارزه انقلابی در مفهوم عام آن می باشد . اهمیت قضیه نیز از همین جا نشئت می گیرد . محتوای این موضعگیریها همانگونه که در بالا اشاره کردم و طیف گسترده ای را در میان اپوزیسیون و اپوزیسیون شامل می گردد در کفه خود یک محور مشترک دارد. نجات نیروهای مجاهدین و انتقال آنها به یک ساحل امن .

در کمتر موضعگیری اشاره ای به خواست خود این نیروها مبنی بر ماندن یا رفتن شده است . انگار خواست خود این نیروها که البته نه بالغند و نه عاقل ! و نه آزاد محلی از اعراب ندارد ! انگار که عقل خود این مجاهدین از همان روز اول که به عراق رفتند و تن به بزرگترین ریسک سیاسی تاریخ خود دادند ، نمی رسیده که به کجا قدم می گذارند و بر کدام اسبی شرط می بندند . آیا ابلهانه نیست اگر تصور شود که ساکنین اشرف از خرد و کلان و پیر و جوان ، هرگیر و پیچ ثنوریک و هر نابخستگی سیاسی ! را هم که دارا باشند ، در پر ریسک و خطر بودن ماندن در عراق و حفظ اشرف بهر قیمت ، کوچکترین توهمی داشته باشند ؟ راه پر پیچ و خم بیش از دو دهه اقامت در عراق ، بویژه تجربه خونبار و فراسوی مرزهای طاقت انسانی در پنج سال اخیر کمترین توهمی را نسبت به خطیر بودن بی گفتگوی ماندن در عراق را در ساده ترین اذهان نیز نمی تواند که بر جای گذاشته باشد . اگر این مطلب درست باشد که هست و اگر خواست خود این نیروها ماندن در اشرف و در نزدیکی مرزهای ایران با پذیرش تمامی ریسکها و مخاطرات بر سر راه است ، پس موضعگیری مبتنی بر ضرورت انتقال نیروهای مستقر در اشرف به یک کشور ثالث تخیلی و نامعلوم ! از کوچکترین مشروعیتی برخوردار نمی تواند باشد .

برعکس موضع درست به اعتقاد من باید تاکید بر مسئله اساسی یعنی مسئولیت بی قید و شرط نیروهای ائتلاف و بطور مشخص دولت ایالات متحده در رابطه با تضمین حفاظت از اشرف و اصل ممنوعیت جابجایی اجباری ساکنین آن باید باشد و نه چیز دیگری. بر مبنای همین تضمین حفاظت هم بوده که ارتش آزادیبخش با جمع آوری سلاح هایش توسط ارتش ایالات متحده موافقت کرده است. این همان نقطه محوری است که در کمتر موضعگیری میتوان آنرا مشاهده کرد.

بنابراین در این مورد ویژه، مدار مرزبندی سیاسی در انتخاب دو موضع مشخص بسته می شود. فشار بر مجاهدین برای ترک عراق و دورکردن یک تهدید بالقوه از بالای سر رژیم جمهوری اسلامی یا فشار بر نیروهای ائتلاف و دولت اشغالگر ایالات متحده آمریکا مبنی بر ضرورت عمل کردن به مفاد توافقنامه های بین المللی و کنوانسیون چهارم ژنو و امضای رسمی مقامات خود در زمینه حفاظت از اشرف

تا کجا؟ تا زمانی که اشغال عراق توسط آمریکا ادامه دارد. تا زمانی که یک دولت واقعی و تماما عراقی زمام امور عراق را در دست گیرد. حالا آیا تشخیص آنکه رژیم حاکم بر ایران در کدام سوی این مرزبندی سیاسی قرار می گیرد چندان نیازی به هوش و ذکاوت بالا دارد؟ این همان فرمول راه گشایی است که راه موضعگیری درست سیاسی را و رای موافقت یا مخالفت سیاسی با مجاهدین، در ارتباط مستقیم با منافع و مضار بلاواسطه دشمن ترین دشمنان مردم ایران، هموار کرده و مسیر پیش رو را روشن می کند. نکته فکری و تنگ نظری است اگر در پشت تمامی این موضعگیری ها مدام بدنبال یک نیت پلید و غرض و مرض های سیاسی بوده باشیم. مطمئنا چنین نیست. در هفته های اخیر خود من چه در ملاقاتهای سیاسی و چه در تماسهای اجتماعی مداوما در معرض چنین نظراتی قرار گرفته ام که علیرغم مخالفت صریح با آنها ذره ای در حسن نیت طرفهای مقابل تردید نداشته ام. بر این باورم که آنچه در این میان وجه غالب را داراست نه صرفا اختلاف در تئوری یا خط و خطوط سیاسی است که البته وجود دارد و خوب هم هست که وجود داشته باشد. بلکه فراتر از آن نوع نگاه ما به مقولات ارزشی و به تبع آن فعل و انفعالات سیاسی است که در این مورد خاص تعیین کننده می باشد. در یک نگاه این جان انسانها است که ارزش است و باید بهر قیمتی حفظ گردد.

این نگاه به خودی خود اصلا چیز بدی نیست. درست مثل نگاه اگزیستانسیالیستی "سارتر" به جهان و فلسفه اصالت وجودش. در نگاه دیگر این "وجود انسانی" تنها زمانی اصالت دارد که "شان" آن رعایت گردد. در نگاه اول، "سارتر" درگزینش میان مادر یا میهن درمیانه یک نبرد میهنی علیه فاشیسم در می ماند و در نگاه دوم "امیلیو زاپاتا" بسادگی پاسخ خود را خطاب به تاریخ فریاد می کند که "مرگ بر روی پاهایمان بهتر از زندگی بر روی زانوانمان است". در یک نگاه اصالت با "خود" است و در نگاهی دیگر، با "خدا" است، با جامعه است، با طبیعت است، با انقلاب است، با بهروزی انسانهاست. خلاصه هر چه هست اصالت در گذشتن از "خود" است. بحث درست و غلط و بد و خوب را نمیکنم. تفاوت میان دو نگاه را می خواهم برجسته کنم. اگر چه پاسخ را و رمز ماندگاری را بسادگی می توان در لابلای تاریخ هزاران ساله فرزند انسان جستجو کرد و یافت. رمز ماندگاری "حسین" از سویی و "چه گوارا" از سوی دیگر در تاریخ و از میان صدها و هزاران مصلح و پیام آور و انقلابی دیگر تنها در برجستگی گذار حیرت انگیز آنان از "خود" قابل توضیح است و دیگر هیچ!

گفتم که نکته فکری است که تمامی موضعگیریهای موافق با ضرورت رفتن مجاهدین از عراق را حاصل غرض و مرض های سیاسی ارزیابی کرد. برعکس باید آنها را در درون صف خلق به چالش کشید. یک نمونه از اینگونه موضعگیریها که هم به موارد درستی در آن اشاره شده و هم نماینده آن نگاه متفاوت است، مطلبی است که با یک نام مستعار و تحت عنوان "درباره مخاطرات امنیتی مجاهدین" منتشر است که بر روی "سایت بولتن" به چشم می خورد. دلم می خواست که نویسنده با نام اصلی خود به طرح موضوع می پرداخت. با اینحال اگر چه من اساسا به مطالبی که با نام مستعار ارائه می شوند واکنشی نشان نمی دهم با اینحال تنها به اعتبار سایت بولتن و اینکه نام نویسنده را احتمالا بتوانم حدس بزنم، پربیراه نیست اگر چه کوتاه ولی مستقل بدان بپردازم.

"فرهاد" می نویسد که خواست حداکثر رژیم استرداد و خواست حداقل آن در شرایط کنونی انحلال اشرف و انتقال مجاهدین آن به یک کشور ثالث و امن! می باشد. من می گویم که خواست انحلال اشرف و انتقال مجاهدین به یک کشور ثالث نه خواست حداقل که خواست حداکثر رژیم می باشد. نه به خاطر آن که رژیم علاقه ای به تحویل گرفتن مجاهدین ندارد بلکه بدین خاطر که هیچکس بهتر از خود رژیم نمی داند که مسئله استرداد از اساس نه منطقی است و نه امکانپذیر. اگر هیچ دلیل دیگری بر اهمیت بالای ضرورت انتقال مجاهدین از کشور عراق به یک مکان سوم از دیدگاه رژیم دلالت نمی کرد به میدان آمدن فرخ نگهدار و طرح خزنبلات رژیم پسند او برای خود من کفایت می کرد. من تردید ندارم که برخلاف نظر فرهاد مبنی بر "حفظ امنیت و حفظ جان مجاهدین از طریق انتقال آنها به یک کشور ثالث امن و بی طرف"، برچیدن اشرف و کوچ اجباری مجاهدین در عالم فرض بیشتر به حفظ امنیت و ادامه رژیم کمک میکند تا حفظ امنیت خود مجاهدین. وگرنه این بسیج دیوانه وار بالا و پایین رژیم و حجم بالای تبلیغاتی و دیپلماتیک در کنار سیاست تهدید و تطمیع و خلاصه به صحنه آوردن تمامی امکانات یک دولت در حاکمیت در این راستا، هیچ ضرورت منطقی نمی داشت. برآستی حضور چند هزار نفر آدم بی سلاح و محصور در بیابانهای عراق چه تهدیدی را متوجه رژیم قدر قدرتی می کند که خود را بسرعت آماده اداره جهان! می کند؟ منشا اینهمه هیاهو برای هیچ! از کدام منطق زمینی برخوردار است؟

آیا اینهمه سرمایه گذاری و بدر و دیوار زدن خود و بکارگرفتن بالا و پایین پوزیسیون و همدستانش در به اصطلاح پوزیسیون برای نجات جان چند صد نفر منافق و محارب و باقی و مفسد فی الارض و به ساحل امن رسانیدن آنان، ما را به فکر فرو نمی برد که آخر چرا این رژیم در ظرف این سی سال گذشته از آن ده ها هزار نفری را که یک نفس بر تحت شکنجه نشاند و به چوبه دار آویخت چند نفری را به سواحل نجات! و کشورهای ثالث صادر نکرد؟ گذشته از آن طرح شعار "حفظ امنیت و حفظ جان مجاهدین از طریق انتقال آنها به یک کشور ثالث امن و بی طرف" که فرهاد معتقد است باید به زیر آن جمع شد! همانقدر ذهنی و بی پایه و اساس است که پیشنهادش به رژیم در مورد "توبه کردن و به سمت مردم برگشتن و کمک گرفتن از آنان برای خروج از بحران" در چند سطر بالاتر! چرا که در واقعیت امر، هیچ "کشور ثالث امن و بی طرفی" وجود ندارد که بی اعتنا به لیست تروریستی آبادگی بالقوه پذیرش هزاران نفر از مجاهدین اشرف (البته باز هم بدون توجه به خواست خود آنان که البته محلی از اعراب ندارد!) را داشته باشد. اگر این درست باشد پس در عالم واقع آنچه که بالفعل می شود فشار بر مجاهدین در عقب نشینی از اشرف است. این شاید همان ریسمانی باشد که با کمک آن بتوان صحیح را از خطا و سره را از ناسره تشخیص داد.